

# جنگ خلیج فارس: جنگی بر ضد اروپا

□□ از: ژنرال یوردیس فون لوهازن  
(Jordis Von Lohausen)

■ ■ مترجم: شهروز رستگار نامدار

شدت منقلب و متأثر گردیده و يك فیلسوفِ قبلاً مارکسیست که تجربه توتالیتاریسم او را دچار زخم روانی کرده است، چه وجه اشتراکی وجود دارد؟ ظاهراً نه چیز زیادی. بویژه آن که ژنرال یوردیس فون لوهازن به امکان پدید آمدن همنوائی و همدلی دائمی میان انسانها، قومها و ملتها یکسره بی اعتقاد است، درحالی که روزه گارودی به این امر باور دارد. واقع باوری و بدبینی از يك سو، و در پی آرمان شهر بودن و صلح دوستی از دیگر سو؟ مسائل به این سادگی نیست و مقایسه و در کنار هم قراردادن جهان نگری این دوتن، همگراییهای شگفتی اوری را بر ما آشکار می سازد. ژنرال محافظه کار و فیلسوف انقلابی، و رای نظرگاهها، حساسیتها و فرهنگهای متفاوتشان، با عباراتی همانند در مورد تعیین دشمن به توافق می رسند: آمریکا و توتالیتاریسم لیبرالی که پایه و اساس جامعه آمریکاست و در عین حال ابزاری دردست این کشور برای سلطه گری.

چه شد که اروپائیان از حاکمیت خود دست شستند؟ و چگونه ایالات متحده آمریکا بر اروپا چنگ انداخت؟ یوردیس فون لوهازن علل این رویدادهای تراژیک را که در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ در سارایوو آغاز گردید بیان می کند و یادآور می شود که: اروپائیان تا درک نکنند که در سده بیستم - سده آمریکا - چه برسرشان آمده، از سده بیست و یکم هیچ انتظاری نمی توانند داشته باشند.

منطق امپریالیسم آمریکا که توسط ژنرال اتریشی توصیف شده و سیستم لیبرالی و «دیکتاتوری بازار» و آنتین پرستش پول مبتنی بر آن که بوسیله روزه گارودی محکوم گردیده، در واقع دودیده جدائی ناپذیرند. تاریخ به ما می آموزد که سیستم لیبرالی و سرمایه داری «اصلاح پذیر» نبوده و هرگونه اصلاح گری در چارچوب این نظام، خیال باطل یا فریبی بیش نیست که سیستم یاد شده برای بقاء خود همواره توانسته است از آن بهره برداری کند. از جمله این اصلاح گریها، نازیسم و فاشیسم بوده و این نکته را ارنست نایکیش (Ernest Neikisch)، ناسیونال بلشویک آلمانی به خوبی روشن کرده است.<sup>۳</sup>

«شهامت و شجاعت پایسته برای دستیابی به قدرت مستلزم خطر کردن است. در سیاست و در استراتژی، هیچ امری قطعیت ندارد. مجهول بزرگ، همیشه و همیشه انسان است و اراده اش، قدرت بردباری و استقامتی که از خود نشان می دهد، و نیز سرنوشت شخصی او که همواره پیش بینی ناپذیر است. تاریخ عرصه پدیده های غیرمنتظره است. تنها يك عنصر ثابت و پایدار است: سرزمین. موقع جغرافیائی تنها عامل پایدار در معادلات سیاست جهانی به شمار می رود. دیگر چیزها همه ناپایدار است.»

ژنرال یوردیس فون لوهازن

توضیح مترجم: به تازگی آلن دوبنوا کتابی<sup>۱</sup> برایم فرستاد و طی نامه ای اهمیت آن را گوشزد کرد. این کتاب رساله بسیار مهمی است در زمینه ژئوپلیتیک و نویسنده آن يك ژنرال اتریشی است: ژنرال یوردیس فون لوهازن. وی در ۶ ژانویه ۱۹۰۷ در Klagenfurt متولد شده، در جنگ جهانی دوم تحت فرماندهی مارشال رومل خدمت می کرده و پس از پایان جنگ در تأسیس ارتش نوین اتریش مشارکت داشته است. او پس از بازنشستگی زندگی خود را وقف ژئوپلیتیک کرده و ثمره آن کتب و مقالات فراوان است. برخی معتقدند که «ژئوپلیتیک»، رشته ای که روابط میان موقع جغرافیائی و قدرت سیاسی و نظامی را بررسی می کند، برجسته ترین نماینده و سخنگوی خود را در وجود یوردیس فون لوهازن یافته است.»

اهمیت کتاب یاد شده مرا واداشت تا با ترجمه بخشهایی از آن، این متفکر نظامی را به جامعه ایران معرفی نمایم و برای این کار جانی را شایسته تر از ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی ندانستم. اطلاع یافته ام که این ژنرال مقاله ای در مورد اهمیت ایران نوشته است که پس از دریافت آن، ترجمه فارسی اش را تقدیم خوانندگان ارجمند خواهم کرد.

در ضمن، گفتنی است که در سوم دسامبر ۱۹۹۵ بیست و نهمین کنگره سالیانه مکتب فکری گریس (GRECE)<sup>۲</sup> در پاریس برگزار شد و روزه گارودی و ژنرال یوردیس فون لوهازن از سخنرانان در آن کنگره بودند. میان يك ژنرال کهنسال اتریشی که از دو جنگ جهانی به

«مرکز مرکز» شناخته می‌شود. منطقه خلیج فارس باشنه آشیل قاره قدیم است؛ همچون شانه زنگفرید که برگ درخت زیرفون روی آن افتاد. در این منطقه فقط مسئله نفت مطرح نیست. در هیچ جای دیگر، اقیانوسها تا بدین حد در آفریقا و اورآسیا رخنه نکرده اند: اقیانوس هند، با دو بازوی خود که دریای سرخ باشد و خلیج فارس، و اقیانوس اطلس از راه مدیترانه و دریای سیاه. میان این دو اقیانوس که به يك اندازه از سواحل آفریقا و آسیا فاصله دارند، سرزمین باستانی اور (۱۳) در مصب رودخانه‌های دجله و فرات قرار گرفته است. این منطقه که همان «مرکز مرکز»ی را تشکیل می‌دهد و بدان اشاره کردیم، از هر جهت حساس‌ترین نقطه دنیای قدیم است. هرگونه آشفتگی که بر اثر عوامل بیرونی در این منطقه پدید آید، پیامدهائی برای دوقاره اروپا و آفریقا خواهد داشت.

از آن هنگام که آمریکائیان به زور ناوهای جنگی خود در سال ۱۸۴۵ بنادر ژاپن را گشودند، سیاست ایالات متحده بر این پایه بوده که سرپل‌هائی در سواحل دنیای قدیم ایجاد کند. به همین دلیل آمریکائیان در سال ۱۸۹۸ به فیلیپین، در سال ۱۹۴۵ به ژاپن و آنگاه به کره جنوبی و ویتنام راه یافتند؛ و نیز، پیش از پیاده کردن نیرو در نورماندی، استقرار در

پیام روزه گارودی و یوردیس فون لوهازن را در یک جمله می‌توان خلاصه کرد: فراخوانی به قیام و شورش در برابر عفونت لیبرالی.

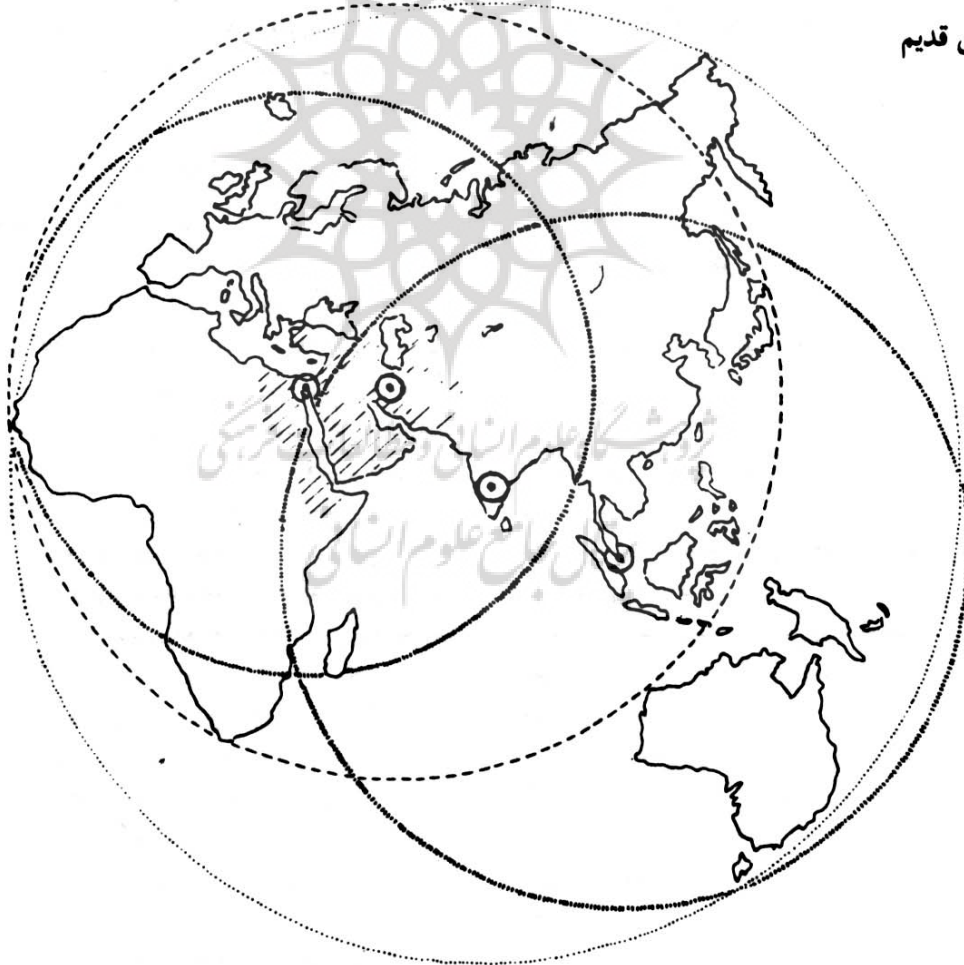
\*\*\*

نقشه جهان به سادگی به ما نشان می‌دهد که قاره‌های سیاره زمین همچون سه نوار خاکی از شمال به جنوب کشیده شده است. نخستین نوار از آلاسکا تا سرزمین آتش است که دنیای جدید را در بر می‌گیرد: آمریکا؛ دومین نوار که از دماغه شمال به دماغه امیدنیک کشیده شده و ضلع قاره ای دنیای قدیم را تشکیل می‌دهد: اورآفریقا (اروپا و آفریقا)؛ و سومین نوار، از کامچاتکا به تاسمانی است که از چین و آسیای جنوب شرقی و اندونزی می‌گذرد و ضلع شرقی آن را می‌سازد: استرالیا و آسیا.

### ● در مرکز مرکز

میان دونوار اروپا و آفریقا و استرالیا و آسیا، سرزمین‌های روسی - سیبری ای واقع شده و در مرزهای جنوبی آن، خاورمیانه. خاورمیانه مرکز دنیای قدیم است، مرکزی که در دل آن، منطقه خلیج فارس قرار دارد و به منزله

### چهار مرکز دنیای قدیم



- ۴- دایره دربرگیرنده دنیای مدیترانه‌ای که تا هندوستان گسترش یافته (مرکز: صحرای سینا)
- ۵- دایره دربرگیرنده استرالیا و آسیای جنوبی (مرکز: سنگاپور)

- ۱- خاور نزدیک
- ۲- دایره دربرگیرنده کل دنیای قدیم (مرکز: هندوستان)
- ۳- دایره دربرگیرنده دنیای قدیم بدون استرالیا (مرکز: ایران)

سناریو نوشته شده بود، و بهره برداری جورج بوش از فرصت، بازهم طبق سناریو، به آمریکا اجازه داد تا از درِ بزرگِ خلیج فارس وارد شود و در آنجا استقرار یابد. اما ناگفته نماند که نقشه کار به هنری کیسینجر برمی گردد؛ این طرح زیر نظر و با کمک وی در سال ۱۹۷۵ تهیه و در نشریه Commentary منعکس گردید و اندکی بعد زیر عنوان «تسلط یافتن بر نفت» در Harper's Magazine انتشار یافت.

## ● شکست خوردگان واقعی: متحدان آمریکا

تنها يك بررسی سطحی از درگیریها و کشاکش های مسلحانه ممکن است این گمان را به وجود آورد که حریف و دشمن واقعی لزوماً همانی است که با او در جنگیم. اغلب کشورهایی که پیروزمندانه در جنگی شرکت داشته اند، بعدها دریافته اند که این امر تیشه به ریشه استقلال آنها یا رفاه و شکوفائی شان، یا هر دو زده است. روش وابسته کردن متحدان، از طریق جنگ هایی که مشترکاً رهبری می شود، عمری به قدمت بشریت دارد. رومی ها در این کار استاد بودند و آمریکائیان تقلیدگران آنانند. در دو جنگ جهانی، آمریکائیان همین روش را به کار بردند و هر دو جنگ را به سود خویش رهبری کردند. در هر دو مورد، بهانه و دستاویز آنان نبود کردن قدرت آلمان بود، حال آن که هدف اصلیشان از آلمان بسی فراتر می رفت. همپیمانان آمریکا همواره تاوان اتحاد با آن کشور را پرداخته اند، از لهستان گرفته تا تایوان و از ویتنام جنوبی تا همه امپراتوریهای استعماری اروپا که پس از ۱۹۱۸ با برجا ماندند و در رأس آنها انگلستان بود. پس از هر پیروزی مشترک، آمریکا میراث خوار متحدان خویش گشته و از استقلال همپیمانانش کاسته شده است.

هر قدرتی که نفت خاورمیانه را در دست گیرد، سرنوشت رونق و رفاه اروپای غربی و ژاپن را در اختیار خواهد داشت. ژاپنی ها و اروپائی ها از امکاناتی که زغال سنگ در اختیارشان گذارده غفلت ورزیده اند و بدینسان خود را برده نفت، و مالا، قدرتی که آن را کنترل می کند ساخته اند.

در سیاست استعمارگران آمریکا، کوتاهی و غفلتی نابخشودنی محسوب می شد اگر این کشور یوغی را که برگردن جامعه اروپا (اروپائی که بیش از پیش ناراضی و ناآرام است) و ژاپن (که به گونه ای خطرناک سخت کوش و پرکار و زبردست است) افکنده، با تسلط بر نفت خلیج فارس سنگین تر نمی کرد. واشینگتن مانند همیشه اهمیت چندانی برای خطراتی که از مداخله در يك سرزمین اسلامی برمی خیزد قائل نشد. برای آمریکا، مشاهده تعصب و حمیت شگفتی آوری که دو متحد آن - بویژه آلمانی ها - از خود بروز دادند و سرمایه لازم را برای تأمین هزینه های جنگ فراهم ساختند، شادی آور و سرگرم کننده بود؛ آن هم جنگی که دراصل برای مهار کردن خود آنها برپا شده بود.

## ● پندارِ پوچ ناتوانان

جنگ خلیج فارس برای آمریکا بجا و بهنگام بود. نخست به این دلیل که میلیاردها دلاری که از دهه ها پیش صرف تسلیحات شده بود،

آلمان و وابسته کردن تمام اروپا به خود، از انگلستان به عنوان پایگاه استفاده کردند. البته، این سررُبل ها معمولاً سرزمین هایی را در بر می گرفت که دارای سطح بالائی از توسعه بود؛ لیکن این نواحی همواره در کناره های اورآسیا قرار داشت، نه در نمای جنوبی آن که بسی آسیب پذیر است: کناره های اقیانوس هند. خلیج فارس دقیقاً در این منطقه حساس یعنی در محل تلاقی محورهای بزرگ ارتباطی زمینی که خاور دور را به آفریقا و اروپا و هند متصل می سازد، قرار دارد.

در کرانه های خلیج فارس، جهان اسلام به دو نیمه تقسیم می گردد: نیمه غربی که به سمتِ باختر تا اقیانوس اطلس گسترش یافته، و نیمه هند و ایرانی که از کوهستانهای ایران شروع می شود و با گذر از پاکستان و بنگلادش تا اندونزی و فیلیپین پیش می رود.

هر قدرتی که در اینجا استقرار یابد، به صرف همین واقعیت، می تواند پشتیبان یا تهدیدی همه جانبه برای جناحها یا خطوط جبهه خلفی نه فقط کشورهای خاورمیانه، بلکه، ورای آن، جناحها یا خطوط جبهه خلفی اروپا، شبه قاره هند و آفریقا به شمار آید. وانگهی، چنین امری می تواند پیش طرح تکوین جبهه سوئی را در برابر قدرت نظامی روسیه تشکیل دهد، و خطوط جبهه خلفی کشور متحد آمریکا را که ترکیه باشد در برابر روسیه تقویت کند و بر کشورهای مصر، سوریه، ایران و نیز اروپا و ژاپن - عمدتاً از طریق نفت - فشار وارد سازد.

## ● جنگی برضد اروپا؟

آیا جنگ خلیج فارس، جنگی برضد اروپا بود؟ هر چند ناظران بی طرف این نکته را نفی نکرده اند، اما پاسخ پرسش به ندرت به گونه ای داده شده است که در نشریه کاتولیکی Trenta Giorni به قلم جیان فرانکو میگلیو (Gianfranco Miglio)، استاد علوم سیاسی دانشگاه میلان، می خوانیم: «آمریکا به این امر پی برده که اگر نمی خواهد به سرنوشت اتحاد شوروی دچار شود، باید به مقابله با همآوردان آینده اش، یعنی ژاپن و اروپای متحد که قدرت اقتصادی آلمان کانون آن را تشکیل می دهد، برخیزد. هیچکس اجازه نمی دهد که به آسانی از اریکه قدرت به زیر کشیده شود. آمریکا، اروپائی را که از نظر اقتصادی و فنی فراتر و برتر باشد - همان گونه که اکنون هست - بر نمی تابد. آمریکا به این موضوع پی برده که سرانجام روزی فرا خواهد رسید که اروپا از فرمانبری و پیروی اش سرخواهد پیچید؛ لذا از هم اکنون روی خاورمیانه و کنترل نفت عربستان به منزله اهرم فشار حساب می کند، چرا که آلمان و ژاپن برای دهه های آینده وابسته به آن خواهند بود - دست کم تا هنگامی که موفق به بهره برداری از ذخایر نفتی سیبری نشده اند. فقط در آن هنگام است که خاورمیانه و تسلط بر آن اهمیت خود را از دست خواهد داد (هر چند موقع استراتژیک آن همچنان اساسی باقی خواهد ماند).

به علت عدم حضور سیاسی اتحاد شوروی، این فرصت طلائی در سال ۱۹۹۱ برای آمریکائیان پیش آمد. تصمیم رونالد ریگان به ازپای درآوردن مسکو در مسابقه تسلیحاتی، زمینه مساعد را برای سلطه آمریکا بر خاورمیانه فراهم ساخت؛ تحریکات صدام، همان سان که در

سرنوشت‌ساز با نیروی نظامی است: آمریکا که از نظر نظامی ابرقدرت است بر اروپا که فقط از نظر اقتصادی نیرومند است، چیره گردید.<sup>۴</sup> در دو جنگ جهانی (در جنگ جهانی دوم، دست کم در صحنه عملیاتی اروپا)، آمریکا اساساً در سایه سیاست اعتباری خود پیروز شد، حال آن که در جنگ «سرد» با شوروی و نیز در جنگ «گرم» بر ضد عراق تنها از برکت نیروی مافوق مسلح خود به پیروزی دست یافت: در جنگ سرد، با درگیر کردن شوروی در مسابقه تسلیحاتی حریف را از پادراورد و در جنگ خلیج فارس، عراق را با لشکرکشی نظامی، برخلاف آمریکا، متحدان اروپایی اش و نیز هم‌آوردان و دشمنانش، تاوان و بهای سنگینی برای ستیزه‌ها و کشمکش‌هایی که تبدیل به جنگ جهانی شد، پرداختند: آنها این تاوان را با خون خود، ثروت خود، قدرت خود و شرف و آبروی خود پرداختند.

در آستانه هزاره سوم، اروپای کلاسیک با همه گونه خطر‌ها روبروست. پنجاه سال افزایش بی‌بایی رفاه و رونق اقتصادی در زیر چتر امنی آمریکانه فقط بنیاد خودآگاهی اروپائیان را سست و ناتوان کرده است، بلکه هشجاری و دیده‌وری آنها را کاهش داده و اراده دفاع از خود را در وجودشان نابود ساخته است. ثروت بدون دفاع، همواره دعوتی است برای آدم‌ربایی و غارت. قدرت حکم آب را دارد: هر جا خلالتی بیاید آن را بر می‌کند.

بیش از همیشه، جهان سرشار از تحولات و رویدادهایی است که پایانش هنوز فرا نرسیده است. بیش از همیشه، آینده نامعلوم و نامشخص است. فقط واقعیت‌های فضای طبیعی ثابت و پایدار است. تجربه به ما می‌آموزد که تاریخ عبارت از توالی رویدادهای شگفتی‌آور و غیرمترقبه است. همواره حوادث و امور نامحتمل و باورنکردنی رخ داده است. فقط کافی است در گوشه‌ای از جهان بیامی نو سر داده شود؛ آنگاه همه چیز دگرگون می‌شود.

□□ پی‌نویسها:

1. Les Empires et la Puissance. La géopolitique aujourd'hui, Le Labyrinthe, 1996.

عنوان اصلی کتاب:

Mut zur Macht. Denken in Kontinenten Kurt Vowinkel, Bergam See, 1991.

و ترجمه فارسی آن: امپراتوریا و قدرت. ژئوپلیتیک امروزین.

2. Groupement de Recherches et d'Etudes Pour la Civilisation Européen.

3. «Hitler- une fatalité allemande» et autres écrits nationaux - bolcheviki, pardés, 1991.

۴. «بودجه نظامی آمریکا با وجود پایان یافتن جنگ سرد هنوز به اندازه بودجه نظامی کل کشورهای جهان است. نظم نوین آمریکا تلاش دارد برای حفظ روند سلطه‌گری خود بر ملت‌های مظلوم، در مقابل رقبای جدید اقتصادی و صنعتی از حربۀ نظامی استفاده کند.» (کیهان / ۲۹ مرداد ۱۳۷۵).

● منابع:

● Krisis, n° 10-11, Avenir 1992.

● Éléments, n° 48, février - mars 1996.

● Les Empires et la Puissance La géopolitique aujourd'hui, la Labyrinthe, 1996.

می‌بایست سودآوری خود را نشان دهد؛ از آن گذشته، سفارش‌های جدید تسلیحاتی، برای جایگزینی جنگ افزارهای نابود شده، تحرکی در اقتصاد آمریکا به وجود می‌آورد که سخت نیازمند آن بود. اما مهمتر از همه، آن بود که کشورهایی که در زمره دشمنان از پادرامده یا متحدان از نفس افتاده آمریکا در جنگ جهانی دوم قرار داشتند، در حال پشت سر گذاشتن آمریکا در عرصه اقتصادی بودند. به منظور از بین بردن این توهم بزرگ و پندار پوچ آنها - که بدون احراز شرایط لازم و بدون تسلیحات متناسب با ثروت خود، می‌خواستند نقش بزرگان را بازی کنند - به راه انداختن جنگی که بتواند کشورهای اروپای غربی و ژاپن را سرچایشان بنشانند اجتناب ناپذیر می‌نمود؛ جنگی نه مستقیماً بر ضد آنها، بلکه جنگی که هدفش بیشتر تسلط بر یکی از سرچشمه‌های پیشرفت و رفاه آنان بود - در واقع یک تیر خلاص ناب، یک پیام هشدار. هر قدرتی که بر ذخایر مواد اولیه تسلط داشته باشد، بر اقتصاد جهانی فرمانروائی خواهد کرد. چنین امری، برتری یک قدرت اقتصادی بیشتر مسلح را، بر قدرت اقتصادی دیگری که کمتر مسلح است، تشدید می‌کند. برای هر کشوری تملک منابع اساسی لازم بقای خود و برای توانائی‌ها و ظرفیت‌های نظامی خود و واقع در سرزمین خود، امتیازی محسوب می‌شود. و این حالتی است که در یک سرزمین وسیع بیشتر به چشم می‌خورد. اروپائیان امروزه برای دسترسی به مواد اولیه اجتناب ناپذیر باید متوسل به واسطه‌های آمریکائی بشوند.

## ● درستی نظر ماکیاوول

نتیجۀ جنگ خلیج فارس، یک کامیابی بزرگ برای سیاست آمریکا - و برخلاف آنچه گفته می‌شود - ناکامی و شکستی برای اروپا بود؛ و این تاوان و بهائی است که اروپائیان می‌پردازند، زیرا قدرت را فدای مصرف ساخته‌اند. این جنگ اروپا را حاشیه نشین کرد: همه تصمیمات را، بدون استثناء، آمریکائیان گرفتند. جنگ خلیج فارس، جنگ آمریکائی‌ها بود و فقط آنان از نظر نظامی قادر به انجام دانش بودند. ولی سرمایه لازم برای این لشکرکشی عمدتاً توسط سه کشور تأمین شد: آلمان، ژاپن و عربستان. این جنگ، یک جنگ جدید امپریالیستی بود: امور نظامی به تکنولوژی و لجستیک سپرده شد، آفند به ماشین‌ها، تأمین هزینه‌های مالی به ملتهای دستیار و فرمانبردار.

در فاصله دو جنگ جهانی، نه فقط عراق بلکه همه کشورهای خاور نزدیک، به استثنای سوریه که زیر سلطۀ فرانسه بود، زیر سیطرۀ انگلستان قرار داشتند. در حال حاضر، اروپائیان، یعنی خریداران اصلی نفت اعراب، آنچه را از این کشورها به دست می‌آورند تنها با رضایت و موافقت و به لطف واشینگتن است؛ و دنیای جدید، و نه دنیای قدیم است که سرنوشت خلیج فارس را در ید قدرت خود دارد: قدرتی که اکنون بر مرکز دنیای قدیم پنجه افکنده و، در عین حال، مرکز ثقل آن را کنترل می‌کند، قدرتی است که بیرون از فضای جغرافیائی آن قرار دارد.

جنگ خلیج فارس درستی نظر ماکیاوولی را نشان داد. او معتقد بود که نیروی اقتصادی یار و یاور نیروی نظامی است، لکن سرانجام سخن آخر و نقش